



وجوه مشترك و مشابهت های رفتاری وهابیان با خوارج

وجوه مشترك و مشابهت های رفتاری وهابیان با خوارج عبارت است...

وجوه مشترك و مشابهت های رفتاری وهابیان با خوارج عبارت است از : 1. وهابیان انسان ها را می کشند و آبادانی را از بین می برند و مسلمانان را از دم تیغ بران می گذرانند - به این دلیل و بهانه که آنها از میت طلب شفاعت می کنند و به پیامبر(صلی الله علیه وآله) و صالحان توسل می جویند - در این صورت همان افکار خشک و بسته خوارج در فهم اسلام، به ذهن تداعی می کند.

2. وهابیت حکم به شرك کسانی می کند که با عقاید آنها مخالف اند و به ایشان خطاب می کنند «یا مشرك» و «یا كافر» با این برخورد افکار خوارج در مواجهه با مسلمین به ذهن می آید، آنان به خیال خود احتیاط پیشه کرده و يك دانه خرما را به احتمال آنکه صاحب آن راضی نیست، نمی خورند و یا از کشتن خوک ولگرد، به احتمال اینکه مال يك فرد کتابی که در ذمه اسلام است، خودداری می کنند! این در حالی است که با تمام خودبینی و گستاخی، صحابی رسول خدا(صلی الله علیه وآله) را که روزه دار و در گردنش قرآن بود به شهادت رساندند

((این شخص عبدالله بن خباب یکی از اصحاب رسول مکرم اسلام(صلی الله علیه وآله) است خوارج او را - در حالی که روزه ماه رمضان داشت و قرآن در گردنش بود - به شهادت رساندند و همسر حامله وی را با دریدن شکم شهید کردند. زیرا آن دو از علی(علیه السلام) تبری نجستند. خوارج با بی شرمی تمام به او گفتند: همان قرآنی که در گردن تو است به ما امر می کند که تو را بکشیم و وی را در حاشیه نهر کشتند و خونس در نهر جاری گشت. از جمله کارهای خوارج این بود که زنان مسلمان را اسیر می گرفتند و آنها را در میان خودشان خرید و فروش می کردند. زمانی زن زیبایی را به اسارت گرفتند و او را برای فروش به مزایده گذاشتند و بهای را آن قدر بالا بردند که در نتیجه از میان آنها کسی بلند شد و زن اسیر شده را به قتل رساند و گفت او کافر است. نزدیک بود میان مسلمانان فتنه به پا کند، پس باید کشته شود، کشف الارتیاب، ص 97.)) و با ریختن خونس به خدا تقرب جستند! و مسلمانان را می بینی که به خاطر ترس از خشمشان و برای حفظ جانشان، تظاهر می کنند که اهل کتاب بوده و اظهار نمی کنند که مسلمان هستند!

((گروهی از مسلمانان با خوارج برخورد کردند، خوارج از آنها پرسیدند شما کی هستید؟ در میان این گروه فرد دانایی، به بقیه گفت: بگذارید من جواب دهم. گفت ما گروهی از اهل کتاب هستیم و به شما پناه آورده ایم تا کلام خدا را بشنویم و سپس در جایی که زندگی می کنیم تبلیغ نماییم. خوارج گفتند: شما در ذمه پیامبرتان هستید. بعد این گروه چیزی از قرآن از خوارج شنیدند و کسانی را همراه آنها فرستادند تا آنها را به محل زندگی شان برساند، السیرة الحلبیة، ج 3، ص 140.))

هر کس که امام علی بن ابیطالب(علیه السلام) را ستایش می کرد و جز خیر درباره او چیزی نمی گفت، خونس را می ریختند.

وهابیت نیز آیه کریمه (و أنّ المساجد لله فلا تدعوا مع الله أحداً)

((سوره جن، آیه 18.))

یعنی همانا مساجد از آن خدا است، پس هیچ کس را با خدا نخوانید، بر کسی تطبیق می دهند که به قبر نبی اکرم(صلی الله علیه وآله) یا به قبر صحابی جلیل، یا یکی از صالحان متوسل می شود. خوارج نیز آیاتی را که درباره کافران و مشرکان نازل شده بود، بر مسلمین و مؤمنان حمل می کردند

((بخاری، ج 4، ص 194.))!

ابن عمر در این باره می گوید: خوارج به آیاتی مراجعه می کردند که در مورد کافران بود، سپس آن را بر مؤمنان تطبیق می دارند، ابن عباس هم می گوید: مثل خوارج نباشید چرا که آیات قرآن را بر اهل قبله تطبیق می کردند در حالی که آنها درباره اهل کتاب و مشرکان نازل شده بود ولی اینان به مفاد آیات جاهل بودند

((کشف الارتیاب، ص 124.))

در نتیجه این برداشت جاهلانه، خون ها می ریختند و اموال مسلمین راتاراج می کردند. وهابیان کسی که مخالف عقایدشان باشد، حکم به شرك او می کنند و مال و خون او را مباح می شمارند. اینان دارالاسلام را دارالحرب و خودشان را دار الایمان می دانند که باید به شهر آنها

هجرت شود. در صورتی که از ضروریات دین این است که هر کس شهادتین بر زبانش جاری کند، خونش محفوظ است و در جرگه مسلمین قرار می گیرد. در سود و زیان مسلمین شریک است. و نیازی نیست که انسان خود را به سختی افکند و قلب شخصی را بشکافد تا معلوم گردد ایمان در قلبش رسوخ کرده و یا اینکه اسلامش زبانی بوده است!! شاید این امر برای وهابیت از ضروریات نیست چرا که همیشه در صدد تکفیر کسانی اند که به عقایدشان ملتزم نیستند و گویا این آیه شریفه را فراموش کرده اند که: (و لا تقولوا لمن القى اليكم السلام لست مؤمناً)

((نساء (4)، آیه 94. به کسی که اظهار اسلام می کند نگوئید مسلمان نیستی.))

و یا این روایت را نشنیده اند: که پیامبر(صلی الله علیه وآله) سپاهی را به فرماندهی اسامه به سوی قبیله بنی ضمره فرستاد. آنان در راه با مردی به نام مرداس بن نهیک برخورد کردند که همراهش گوسفندان و شتر سرخ مویی بود. وقتی مرداس آنها را دید، به غاری پناهنده شد و اسامه هم دنبالش رفت. وقتی مرداس به کوه رسید، گوسفندان خود را آنجا گذاشت و بعد به طرف سپاه اسامه رفت و گفت: « السلام علیکم اشهدان لاله الآله و انّ محمداً رسول الله ». اما اسامه توجهی به او نکرد و به خاطر گوسفندان و شترش وی را کشت. وقتی جریان را برای پیامبر(صلی الله علیه وآله) گفتند، آن حضرت به اسامه فرمود: چگونه کسی را که « لاله الآله » می گوید، می کشی؟ اسامه گفت: یا رسول الله، « لاله الآله » را گفت تا در امان باشد! پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: آیا تو قلبش را شکافتی و درون آن را نگاه کردی

((الدرالمنثور، ج 2، ص 357، مجمع البیان، ج 3، ص 149.))

خداوند، حادثه را برای پیامبر(صلی الله علیه وآله) بیان نمود و به پیامبر خبر داد که اسامه آن شخص را به جهت شتر و گوسفندانش کشته است.

خوارج

((مسند احمد، ج 2، ص 18، الجامع الصحیح، ج 4، ص 481.))

از دین خارج شدند، همانند خروج تیر از کمان - و یا خوارج در دین عمیق

((مرحوم امین در صفحه 101 کشف الارتیاب می گوید: «فأن المراد بالتعمق فيه - و اله العالم - التشدد فيه و تكلف ما لم يكلف الله به و نحو ذلك» سخت گرفتن در دین و به مشقت انداختن خود در حالی که خداوند تعالی چنین مشقتی را بر آنها تحمیل نکرده....))

شدند تا اینکه از آن خارج شدند مثل خروج تیر از کمان

((مسند احمد، ج 2، ص 18، الجامع الصحیح، ج 4، ص 481.))

ما بیم آن داریم که قول نبی اکرم(صلی الله علیه وآله) هنگامی که از او درباره سرزمین نجد ((چون سخن از این روایت شد، سزاوار است که در این زمینه مطالبی برای خوانندگان بیان شود:

در ابتدا گفتنی است که تمام احادیث نقل شده از منابع اهل سنت، بر طبق متن اصلی بیان می شود تا اصل امانت حفظ شود:

احمد حنبل در مسند خودش از ابن عمر نقل می کند: «ان النبی(صلی الله علیه وآله) قال اللهم بارک لنا فی شامنا، اللهم بارک لنا فی یمننا قالوا و فی نجدنا قال اللهم بارک لنا فی یمننا قالوا و فی نجدنا قال هنالك الزلازل و الفتن منها او قال بها یطلع قرن الشیطان و نیز بخاری در کتاب الفتن از ابن عمر نقل می کند: ذکر النبی - (صلی الله علیه وآله) - اللهم بارک لنا فی شامنا اللهم بارک لنا فی یمننا قالوا یا رسول الله و فی نجدنا فاطنه قال فی الثالثة هنا لك الزلازل و الفتن و بها یطلع قرن الشیطان». و همین روایت را ترمذی در مناقب نقل کرده و مسلم در صحیح خود از قول پیامبر بیان کرده است: «و هوَ (نبی(صلی الله علیه وآله)) مستقبل المشرق یقول رأس الکفر من هاهنا من حیث یطلع قرن الشیطان». بخاری نیز در کتاب الفتن از ابن عمر نقل می کند: «انه (ص) قام الی جنب المنبر فقال الفتنه هاهنا، الفتنه هاهنا من حیث یطلع قرن الشیطان قرن الشمس». بخاری نیز از ابن عمر نقل می کند: که پیامبر(صلی الله علیه وآله) در حالی که روبه روی مشرق بود فرمود: «الا انّ الفتنه ها هنا من حیث یطلع قرن الشیطان». مالک در موطأ از ابن عمر نقل می کند: «رایت رسول اله(صلی الله علیه وآله) یشیر الی المشرق و یقولها ان الفتنه ها هنا ان الفتنه من حیث یطلع قرن الشیطان». مسلم در صحیح خودش از قول پیامبر اسلام نقل می کند: «رأس الکفر نحوالمشرق». و در یک روایت دیگر آمده است: «الایمان و الکفر قبل المشرق» و «غلط القلوب و الجفاء فی المشرق و الایمان فی اهل الحجاز». در دو خبر اول می گوید: طلوع قرن الشیطان از نجد است، بقیه اخباری که در آن مشرق آمده تفسیر می کند. که مراد از مشرق همان سرزمین نجد است. چون نجد در شرق مدینه قرار دارد. و برخی از وهابیان به دست و پا افتادند (و مثل آن خبری که پیامبر به عایشه داد که تو در سرزمین حوآب می رسی و دیگران حوآب را به جای دیگری زدند) حمل بر جای دیگر

کردند و گفتند: مراد از نجد عراق است و بالاتر از حجاز قرار دارد، چون نجد در لغت: الشرف من الارض معنا شده است. این سخن وهابیان مثل دست و پا زدن غریب است، چون نجد اگر مطلق آورده شود و قیدی همراه آن نباشد، منظور از آن از گذشته تا کنون، سرزمین وهابیت است و اهل آن سرزمین را نجدیون و سلطان آنها را سلطان نجد و سلطنت آنها را سلطنت نجدیّه می خوانند. و از طرفی اهل لغت خلاف نظر آنها را بیان می کنند، همچنان که قاموس می گوید: «النجد ما اشرف من الارض... اسفله العراق و الشام و اوله من جهة الحجاز ذات عرق». چون وهابیت در معنای نجد به همین جمله «الشرف من الارض» اکتفاء کرده، صحاح گوید: «نجد من بلادالعرب و هو الغور والغور تهامة و كل ما ارتفع عن تهامة الى ارض العراق فهو نجد». مصباح گوید: «نجد بلاد معروفة من ديار العرب ممايلي العراق و ليست من الحجاز و ان كانت من جزيرة العرب...» همه اینها دلالت روشن دارد که عراق غیر از نجد است چنان که حجاز و یمن و شام غیر از نجد هستند. این مطلب از روایت هم فهمیده می شود. ابیوردی الاموی در شعر خود: (فانك ان اعرفت والقلب منجد + ندمت و لم تشمم عراراً و لا زنداً) عراق را مقابل نجد قرار داده که فهمیده می شود عراق غیر از نجد است. از جمله کسانی که این احادیث را درباره وهابیت دانست شیخ سلیمان بن عبدالوهاب برادر محمد بن عبدالوهاب است: وی گوید: «و ممّا يدل على بطلان مذهبيكم ما فى الصحيحين رأس الكفر نحوالمشرق...». در آخر سخنانش می گوید: «اشهد ان رسول الله (صلى الله عليه وآله) لصادق لقد أدّى الامانة و بلغ الرسالة». «كشف الارتياب ص 100 - 102». ((پرسیدند، فرمودند: «زلزله آنجا و فتنه ها از آنجااست»

((مسند احمد، ج 2، ص 81.))

ویا «در آنجا امت شیطان طلوع می کند» ناظر به همین جریان‌ی باشد که در نجد رخ داد و کسانی نیز از او پیروی کردند. معنای «قرن» بر اساس نوشته، قاموس

((قاموس اللغة، ج 3، ص 382 ماده قرن.))!

امت و تابعین رأی او است و یا قوم که تسلط یافتند. از خداوند عزوجل خواهیم که مسلمین را متحد بگرداند و عزم و اراده آنها را علیه دشمنان قوی نماید و قلوبشان را به هدایت اسلام نورانی گرداند و روزی فهم و بصیرت به آنها عنایت فرماید: همچنین امیدواریم این فرقه، همت خودشان را روی گفت گوی صحیح علمی - متکی بر فهمیدن و فهماندن - بگذارند تا شاید خداوند عزوجل پرده جهل و تعصب را از اذهان آنها برطرف کند چرا که توفیق دهنده فقط او است.